

جشنواره ملی جماران

هم آفرینی ملی حلقه های میانی
در راستای شکل دهی حرکت عمومی
در گام دوم انقلاب اسلامی

طرح همیار شهید



سرکار خانم

پروین حافظی



طرح همیار شهید

چیزی که در سطح کشور خیلی به چشم آمد، قصه همیار شهید بود. ولی لازمه رخ دادن این عملیات اتفاقاتی بود که پیش از این رخ داده بود. دیشب ویسی را برای خانم شریفی فرستادم، ایشان گفتند همیار شهید را توضیح بدهم. سال ها کنشگری که بنده به عنوان یک عنصر فعال داشتم را کنار می گذاریم تا سال ۹۷، من در سال ۹۷ به عنوان نیروی رصد و شناسایی به جبهه فرهنگی استان لرستان ملحق شدم، حکومت خواهران، با یکسری بینش وضعیت کنشگرهایی که با آن ها روبه رو هستیم چگونه است و کلا داده هایمان چه هستند و چشم اندازی هم برای خودمان تعریف کرده بودیم، لازمه توانمند سازی نیروها و به میدان آوردنشان این بود که اول میدان را بشناسیم، برای همین با دوستان فرم هایی را طراحی کردیم، آن زمان این چیزها به ذهن ما می آمد که بر فرض مثال این ها چه دوره هایی را دیدند؟ اصلا که هستند؟ چه فعالیت هایی را انجام می دهند؟ پیرو آن صحبتی که حضرت آقا داشتند؛ بروید همدیگر را بشناسید و ادامه کلام، ما ابتدائاً لیستی و خروجی ای را از خود سامانه گرفتیم که بدانیم چند تا خانم در استان لرستان فعالیت می کنند، پشت بند آن هم از بزرگوارانی (چه آقا چه خانم) که در شهرهای مختلف فعالیت می کردند، لیست خانم های فعال آن شهر را می گرفتیم، بعد از جمع اطلاعات اولیه مان، من تجربه این که یک نفر با من تلفنی مصاحبه کرده بود را داشتم، منظورم خاتم است، حدودا سال ۹۱ یا ۹۲ دانشجو بودم، یک بنده خدایی با من تماس گرفت و من در حال رفتن به



کلاس بودم، همان جا می پرسید که کجا فعالیت می کنی؟ و این موارد، خیلی مدل جالبی نبود چون آدم آن لحظه حضور ذهن ندارد و ممکن است در شرایطی باشد که اصلا نتواند جواب دهد، برای همین مدل تجمیع و جمع آوری داده ها را از طریق تلفن رد کردیم چون خودمان تجربه خوبی از آن نداشتیم. تصمیم گرفتیم که به شهرها سفر کنیم، طبیعتا آوردن کنشگران به مرکز استان خیلی برای ما آسان نبود، هم برای ما هم برای آن بندگان خدا که بخواهند این مسیر را طی کنند، تقریبا هفته ای یک شهر می رفتیم، تجربه اولمان شهرستان ازنا بود، دوستان آمدند و ما فرم ها را به آن ها دادیم و پشت بندش چند تا سوال طرح کرده بودیم که متوجه شویم روحیه کار جمعی را دارند یا نه، الحمدلله آورده های بیشتر از آن را برایمان داشت چون تقریبا یک ربع الی ۲۰ دقیقه با هر نفری صحبت می کردیم، چالش ها، موانع کارشان و نیازمندی هایشان را می گفتند، خیلی نکات دیگری را هم درباره چه فضای شهرشان و چه مشکلاتی که با آن دست و پنجه نرم می کردند می گفتند. بعد از حدود ۹ ماه الی یک سال تقریبا تمام استان را برای شناسایی مان رصد کرده بودیم و با تقریبا بین ۴۵۰ تا ۵۵۰ نفر صحبت کرده بودیم، داده های واقعی را داشتیم که بالاخره کسانی بودند که در حال کار در شهرهای مختلف بودند و در بعضی از شهرستان ها با بچه هایی که در روستاها هم فعالیت داشتند صحبت کردیم. اولین ثمره که با این دوستان داشتیم و از ظرفیت شناسایی استفاده کردیم، قصه سیل پلدختر بود که فراخوان زدیم و با این دوستان تماس گرفتیم، حالا دیگر ارتباطات نزدیکی هم با آن ها داشتیم، چون من یک گروه جهادی هم داشتم بعضا برخی از دوستان که مواردی را شناسایی و معرفی می کردند، برایشان کمک جمع می کردم، چون دوستان را

می شناختند که مورد اعتماد هستند و این خودش موجب شده بود تداوم ارتباط باشد و ارتباط و اعتماد دو سویه هم ایجاد شده بود، بالاخره آن بچه ها دغدغه داشتند که فقط برای همایش ها و برای کارهای نیاز به تجمع دارد ما را می خواهند، هر چه هست برای مرکز استان است و شهرستانی ها را شدند و قیده‌های دیگری که خودشان می گفتند و در اصل گله هایشان بود. در سال ۹۸ که با سیل دست و پنجه نرم می کردیم خیلی از این دوستان آمدند و به خود شهرستان پلدختر رفتند و کد پستی جمع آوری کردیم و کد پستی یکسری خانواده های سیل زده را داشتیم که توسط خواهران جمع شد و ۵۰ الی ۷۰ نفر از این دوستان در بازه های مختلف می آمدند و به جبهه فرهنگی کمک می کردند. اکران فیلم منطقه پرواز ممنوع را داشتیم و اولین باری بود که به طور رسمی با جشنواره عمار کار می کردم، تنها استانی که در آن سال ستاد اکران کننده تشکیل داده بود استان لرستان بود که باز با تکیه بر آن شناسایی بود، در روستاها و شهرهای مختلف افرادی را داشتیم که ظرفیت انجام کار فرهنگی به صورت تمیز را داشتند، یادم هست بعضی از آقایانی که قبلا اکران کننده فیلم بودند می گفتند این کار را نکنید و حق هم داشتند چون تماشای فیلم خیلی در سبد خانوارهایمان به ویژه شهرستان هایی که فاقد سینما بودند جایی نداشت، نوع کار کردن و رویکر جشنواره عمار تغییر پیدا کرده و بچه ها بلیت فروشی می گذاشتند. حدود ۷۰۰۰ نفر در شهرستان های فاقد سینمای استان لرستان بلیت خریدند و منطقه پرواز ممنوع را دیدند، بعد از آن این کار پابرجا ماند و الان هم مثلا فیلم آسمان غرب در مورد شهید شیروودی توسط بچه های تیم در حال اکران است و این دومین تجربه ما از استفاده از ظرفیت مذکور بود. کرونا به وجود آمد



و ما از ظرفیت دوستانی که گفته بودند خیاطند برای دوخت ماسک استفاده کردیم، کمک های مومنانه توسط بچه هایی که گروه جهادی داشتند صورت گرفت و کارهای مختلفی را با استفاده از این ظرفیت انجام شد. به کتاب هیرمان رسیدیم، آقای جوینی از راه با من تماس گرفتند که می خواهیم چنین کاری را انجام دهیم، خاطرات مردم لرستان از شهادت سردار سلیمانی، ما یک تیم از دوستانی که تقریباً با تاریخ شفاهی آشنا بودند و کارهایی را هم انجام می دادند تشکیل دادیم اما به طور رسمی کتابی از آن ها چاپ نشده بود و کتابی نوشته بودند. لینکی در فضای مجازی منتشر کردیم. در این کارها من تقریباً کنار می ایستادم و خود دوستان کار را انجام می دادند چون خیلی تخصصی در کار شفاهی هم نداشتم، در کارهای قبلی هم تیم تشکیل شده بود. کتاب هیرمان چاپ شد و خاطرات خوبی هم از مردم لرستان جمع شد. هنوز کتاب هیرمان رونمایی نشده بود آقای سپهوند از حوزه هنری با من تماس گرفت و خدمت ایشان رسیدم، گفتند رئیس قبلی حوزه هنری برای کنگره شهدا قول داده این تعداد کتاب شهدا چاپ کنند چون حوزه هنری را مسئول کمیته تألیف کتب کرده بودند، گفتند این کار سنگینی است و نمی دانیم چه کار کنیم، اینقدر نویسنده نداریم که برای این موضوع پای کار بیاید و این کار انجام نمی شود، کمک کن، یک مقدار تجربه نگاری و تاریخ شفاهی گذرانده بودم ولی واقعیت اصلاً در این کار مسلط نبودم یعنی تجربه کار تاریخ شفاهی را نداشتم، خدمت ایشان هم گفتم من این کار را انجام ندادم ولی چون کار شهداست هر چه بگویند من هم انجام می دهم، گفتند نه، از وضعیت شناسایی که داشتی استفاده کن و به ما کمک کنید، یک تیم تشکیل دادیم که خاطرات شهدا را گردآوری کنند،

دلیل اعتماد آقای سپه‌وند که بعداً گفتند این بود که هم تجربه اکران فیلم‌های عمار را دیده بود و هم کتاب هیرمان را، این که بالاخره ظرفیتی مردمی پای کار آمده بود و کاری فرهنگی را انجام می‌دادند. تقریباً کاری سخت بود که موضوعی تخصصی مثل کتاب را برداریم، گردآوری خاطرات شهدا و مادران شهدا و موضوعاتی که داشت، آن روز یکی دو ساعت روی این موضوع فکر کردم، به ذهنم رسید که فراخوان بگذارم چون در کارهای مختلف به بچه‌ها مراجعه می‌کردم، متأسفانه خودم از آن آدم‌ها هستم که به خاطر مقتضیاتی که پیش می‌آید تقریباً به هر کاری ورود می‌کنم ولی مخالف این هم هستم که آدم‌ها هر کاری را انجام بدهند یعنی پراکنده کاری کنند برای همین حقیقتاً سراغ بچه‌های قبلی نرفتم، بهتر است آدم‌هایی که خودشان علاقه مند هستند پای کار بیایند، اینجوری چون فراغت بیشتری هم دارند کار تمیز تر پیش می‌رود. فراخوانی را در فضای مجازی منتشر کردم و اسم کار را هم از کتاب گردان یاسین حاج آقا انجوی نژاد برداشتم، ایشان در مورد شهدا اشاره کرده بودند که در عملیات‌ها همیار هم می‌شدند، این کار را به اسم «همیار شهید» نام‌گذاری کردیم و گفتیم هر کسی یک شهید را همیاری کند برای این که نامش بماند، فراخوان را که منتشر کردیم شاید بعد از یکی دو روز حدوداً ۱۰۰ نفر ثبت‌نام کردند و برای من غیر قابل پیش‌بینی هم بود چون فقط در ایتا و بین‌گروه‌هایی که خودمان داشتیم منتشر شده بود، با آقای سپه‌وند صحبت کردیم و ۱۰۰ نفری که ثبت‌نام کردند باید دوره‌هایی ببینند، با آقای مهدی نژاد موسسه شهید ویدار اندیمشک و خانم فاطمه میرابی که نویسنده حوض خون و از دوستانمان هستند صحبت کردیم و ایشان گفتند که برای آموزش به خرم‌آباد می‌آیند، جلسه آموزشمان و

دعوت از آن دوستان با رونمایی کتاب هیرمان تلاقی داشت، بچه هایی که کتاب هیرمان را نوشته بودند از جنس همین دوستان بودند و انگیزه ای به این دوستان داده می شد که کسانی از جنس خودتان کتاب نوشتند و الان رونمایی کتابشان است. دوره ای یک روزه برگزار شد و دوستان با طریقه مصاحبه کردن آشنا شدند، اولیه بود نه تخصصی، برای این که به اصطلاح به خط بزنند، به شهرهای خودشان برگشتند، قرار شد هر کدام شهید و موضوع مورد نظر خودشان را انتخاب کنند و برای خانم کرمی نژاد بفرستند، ایشان را معرفی کرده بودیم که داده های دوستان را گردآوری کند. کم کم برگه ها می آمد که در یک صفحه خلاصه می کردند که این شهید یا موضوع چیست و چرا باید درباره آن تحقیق صورت بگیرد و نفراتی که می توانستند و با آن ها مصاحبه می کردند را برایمان می فرستند و فقط می خواستیم دوستان تحقیقی اجمالی انجام بدهند و دستشان برای نوشتن پر باشد. ده روزی گذشته بود که (نامفهوم) گفتند به شهرستان ها سر بزنیم و ببینیم بچه ها در چه موقعیتی هستند، اولین شهری که رفتیم دورود بود، شاید نیم ساعت اول جلسه همه ساکت بودند و هیچ حرفی نمی زدند و طوری بود که آقای (نامفهوم) به من اشاره کرد بلند شو برویم و خیلی هم نا امید شده بودند. جلسه به یک سمتی می رفت که انگار هیچ کس هیچ کاری نکرده، دیگر خودم شروع کردم و از دوستان پرسیدم یعنی هیچ شهیدی را انتخاب نکردید؟ هیچ کاری نکردید؟ برای خانم کرمی نژاد که فرستاده بودید، بعد دیگر دوستان شروع کردند و یک نفر گفت من یک ساعت مصاحبه کردم، دیگری گفت من چهار ساعت مصاحبه کردم، کم کم بارقه امید به جلسه امید برگشت و بعدا بهترین تیم بچه های دورود شدند و ۱۴، ۱۳ کتاب نوشتند، کتاب شهدای خانطومانی

و شهدای دیگر را نوشته بودند. دوستانی از شهرهای مختلف بودند که پای کار آمدند، از بروجرد دو یا سه کتاب داشتیم، از پلدختر و کوهدشت و شهرهای دیگر نیز. خوبی قضیه این بود که کنشگران ما یاد گرفته بودند می شود غیر از هیأت رفتن و چیزی که الان قالب شده یعنی موکب زدن، کاری را انجام داد، به قول معروف به درجه ای رسیده بودند که نوشتن کتاب هم کاری فرهنگ‌گست، مثل همان بچه های اکران کننده فیلم عمار که الان می دانند که اکران فیلم در هیأت یا در فلان مدرسه هم کار فرهنگی است یعنی صرفاً همایش برگزار کردن نیست. یکی از صحنه های خیلی خوبی که در همیار شهید دیدم یادواره شهدای دورود بود که به جرأت می توانم بگویم شاید در اولین بار در استان لرستان در یک یادواره شهدا ۱۳ کتاب رونمایی شد که کاملاً و ۱۰۰ درصد کار بچه های مردمی بود که پای کار آمده بودند. همچنان همیار شهید ادامه دارد، نقاط ضعفی داشتیم و یکی از این نقاط این بود که به من گفتند فقط شش ماه مهلت داری، شاید اگر می گفتند قرار است سال دیگر کنگره برگزار شود بچه ها هم مطالعاتشان دقیق تر می شد و قلم قوی تری پیدا می کردند چون بالاخره یک عملیات در حال وضعیت قرمز بود به همین علت بعضی از کتاب ها خیلی قوی درنیامده است ولی پشت بند همیار شهید و فایل های کتاب ها که می آمد مرتب کارگاه های آموزشی را برای دوستان برگزار می کردیم، آقای عزیزیان از همکارانمان هستند و زحمت می کشیدند شهر به شهر با ما می آمدند و خودشان هم از نویسندگان کتب دفاع مقدس و کلا روایت هستند، آموزش می دادند و ضعف دوستان رفع می شد. یکی از آورده های دیگر همیار شهید این بود که کمی انتظار شکنی رخ داد چون در استان لرستان فقط دو سه نفر داشتیم که کتاب شهدار را



می نوشتند ولی الان تعداد زیادی داریم یعنی کسانی هستند که می توانند به این میدان بیایند و برای دیگران هم امید آفرینی کردیم به طوری که الان یک ستاد روایت در حوزه هنری داریم و جوانانی هستند که پای کار آمدند و واقعا هم کار درست و حسابی انجام می دهند. به نظرم نکات را گفتم آقای کعبی، اگر سوالی هست من در خدمتم.

خانم حافظی دغدغه این که شما به سمت این بچه ها بروید و هر کدامشان نویسنده شوند که آخرش هم مزیتش این شود که الان + این دغدغه ای که شما برید سمت بچه ها و هر کدامشون نویسنده بشن و آخرش مزیتش بشه اینکه به جای دو نفر، چندین نفر جوان و با عشق و علاقه و نه اینکه صرفا امرار معاش خودشون بدونن، کار نوشتن خاطرات خانواده های شهدا رو انجام بدن. این ذهنیت که خانم حافظی بره به این سمت که این کارو انجام بده چی بوده؟ دلایلیش چی بوده؟

خواهش می کنم. من یادم هست زمان دانشجویی دوران کارشناسی که بودم، همیشه یکی از دغدغه هام، خانم بیرانوند هم بودن اون موقع که شاید بشناسید ایشان رو هم دانشگاهی بنده بودن، دغدغه این بود که باید همه با هم کار کنیم و تکی کار کردن فایده نداره. دائما میگفتم به ایشان که برگردیم استان بچه ها رو پیدا کنیم. با همین نگرش و چون تو بسیج دامشجویی هم فعالیت داشتیم، قائل به کار گروهی گروهی بودم همیشه و یادم نمیاد تو عمرم کار فردی انجام داده باشم. اون گروه جهادی ای هم که داشتیم، ابتدا با قشر دانشجو بالا آوردیم الحمدلله الان همتراز شده باده ها گروه جهادی دیگه در استان و کمک می کنیم گره ای از کار

کسی باز بشه. سوق دادن دوستان به این سمت همون حرکت عمومی بود. مثلا بچه ها برنامه محله ای می چینن حتی به این فکر می کنم که نقش اون خانمی که الان بچه هاش ازدواج کردن رفتن تو این برنامه چی هست؛ مثلا آشپزی رو میگیریم به ایشون بسپریم یعنی نقشی رو داشته باشه اینجا. طوری که تو یکی از این دوره های تاریخ شفاهی مون هم این کار رو کردیم. تو شهرستان دورود دوره رو که برگزار کردیم به بچه ها گفتم مادرهاتون رو بیارید آشپزی کنند و غذا از بیرون بگیریم. به این قضیه قائل هستم چون همیشه تو کارهای مختلف برکت بیشتری هم دارد حالا شما خودتون تجربه دارید. یعنی در مخاطب ها کسی نباشه که فقط مخاطب باشه و فقط استفاده کنه و کاری نکنه. گله ای که خود بچه ها داشتن در طول اون مصاحبه ای که عرض کردم با جاهای دیگه داشتیم؛ می گفتن ما فقط میایم شرکت کننده ایم، یعنی به مقام استفاده نرسیدن این ها چون مانمی خواستیم. خداروشکر در همیار شهید یک مصداقی از کارهای جمعی هستش این اتفاق نیفتاد. مادر کنار بچه هایی که مصاحبه می کردن، تیم پیاده ساز داشتیم؛ کسانی که بعضا داوطلبانه بعضا هم حق الزحمه میدادیم چون کنگره خودش بودجه داشت، صوت های مصاحبه رو پیاده سازی می کردن. بعضی هارو داشتیم که حتی کتاب هم نوشتند و گفتند ما هیچ حق الزحمه ای نمی خواهیم، فقط برای شهدا کار کردیم. نمیدونم تونستم جواب سوالتون رو بدم؟

ما یک خانم حافظی داریم که اصلا کلا دغدغه اش اینه که میگه آقا از یک بچه ی کوچک تا یک پیرمرد و پیرزن، من چطور میتونم اون رو سهیم کنم تو این قصه؟ و این یک ذهنیت هست. حالا یک نکته ی دیگه؛ من یک مرتبه شاید



سه چهار سال پیش با یکی از دوستان داشتیم سر همین نقش آفرینی مردم یک کار تحقیقی انجام می دادیم. شاید شش سطح از این قصه درآوردیم. بعد مثلا یک مرتبه من تو اون کار یکه دارم صرفا آدم هارو میگذارم که درگیر باشن، یعنی درسته دارن کار انجام میدن ولی باز وابسته به من هستن، یعنی اگر من نباشم، احتمالا اون هم از کار میفته. تو همیار شهید من یه کم بالاتر از این قصه می بینم. یعنی تو همون تحقیق که انجام دادیم، آخرین مرحله و درواقع بالاترین مرحله این بود که طرف حتی اگه خانم حافظی هم تو لرستان نباشه، تو اون شهرها اون بچه هایی که راه افتادن خودشون بلدن چه جوری یک کتاب رو بنویسن و یک کار رو انجام بدن. چیزی که من احساس می کنم آقا ناظر به حلقه میانی میخوان اینه؛ یعنی فراتر از صرفا مشارکت دادن مردم بلکه اینکه مردم بتونن مستقل باشن چیزی که آقا حتی تو دو اردیبهشت سال نود و دو هم روش تاکید میکنه. حالا سوال اینجاست که الان از این جنس بچه هایی که به هردلیلی مثلا گفتیم خانم حافظی فردا لرستان نباشد، چنتا از این تیم ها تو خرم آباد یا لرستان شکل گرفتند که می تونن کار رو پیش ببرند؟

غیر از همیار شهید به نظرم یک سالی هست که جشنواره ی عمار رو سپردم به بچه ها. یعنی کلا در اکران ها و در ارتباط با استاد تهران من هیچ نقشی ندارم. مدت ها مونده بودم که تیم شکل بگیره ولی الان این شبکه ای که ایجاد شده پویا داره کار خودشو انجام میده و شخصی

مثل حافظی هیچ نقشی در زنده و پویا موندن فعالیت این دو تا نداره. در همراه شهید هم دقیقا همینطوری هستش چرا؟ چون یه شخصی مسیری رو طی کرده، کاری رو یاد گرفته و الان داره خودش کار می کنه. از بچه هایی که با من کار کردن خداروشکر بچه هایی هستن که به مجموعه ی راه هم وصل شدن و دارن کار می کنن. مستقیم از حوزه هنری تهران هم پروژه می گیرن و کار می کنن. خود بچه ها دارن شبکه ایجاد می کنن و خاطرات شهدارو جمع می کنن. یک موسسه ای داشتیم ما در استان لرستان، موسسه ی خوبی هست، موسسه ی گنج امین. یعنی در ایام راهیان نور می رفتن، یکی دو تا هم کتاب چاپ کرده بودن. بعد از قصه ی همیار شهید، من با مجموعه صحبت کردم، بچه هارو آوردیم و یک تیم تشکیل دادیم به اسم لشکر فرشتگان که فقط خاطرات بانوان رو گردآوری می کنن. در کنارش تیم رزمندگان رو داریم بالا میاریم. هرکدوم از این تیم ها، مسئولش یک نفر هست که اگر کار قوام بگیره، در هر تیمی ما ان شاء الله سه چهار نفر رو خواهیم داشت که خودشون راه رو دیگه پیدا می کنن و کار رو انجام میدن. فقط ارتباط با افرادی که لازم هست کار توسط اون ها پیش بره، تا یک برهه ای که بچه ها پخته تر بشن با من و بعدش دیگه واسطه نیستم و به این قائل نیستم؛ چون نه آن چنان وقت یدارم که بتونم واسطه ی بین دوستان باشم و نه اینکه انرژیشو دارم. یعنی سعی می کنم کایه کم وارد بشه و بعد میسپریم به دوستان. الان هم میگم ما دوستانی رو داریم که به ما زنگ می زنن، درحالیکه کنگره تموم شده و میگن من کتاب دومم رو هم نوشتم. یعنی نه اصلا سوژه رو بررسی کرده، نه خبر داره نه هیچی، مصاحبه اش رو انجام داده، پیاده سازیش رو انجام داده و الان میاد میگه من چیکار کنم.

چه تعدادی هستند؟ یعنی چنتا شخص یا حلقه یا هسته داریم که اینجوری هستن؟

ما هسته های موضوعی مون سه تا هست: یکی روایت پیشرفت، که حدودا هشت نفرن که خودش قصه ی مفصل داره ولی خب پشتیبانیش از حوزه هنریه ولی بچه هایی که دارن کار می کنن، بچه های مردمی ان. یک هسته ی لشکر فرشتگان داریم که موضوعشون هم بانوان هست. یک میز هم داریم که میقات اسمش هست. موضوعات مختلف دارن از جمله سیل پل دختر، برخی از این رزمندگان و این هارو دارن انجام میدن. این سه هسته ی متمرکز مون در مرکز استان هست. ولی در شهرستان ها مثل بروجرد و درود، هسته ی روایت پیشرفت رو بالا آوردیم. اینا بعد از همیار شهید بوده. یعنی با تجربه ی همیار شهید ایجاد شدن. عضوگیری هامون مردمی شد. یعنی هرکس علاقه داره به این تیم ها ملحق میشه. کارگاه براشون برگزار می کنیم و کار رو یاد میگیره. ولی عنصر داریم؛ مثلا ما در اندیش ور، حداقل سه چهار نفر رو داریم که نویسنده هستند و دارن کتاب می نویسن. در دورود داریم. در پل دختر داریم. الان تازه داریم هسته هارو قوی می کنیم. منظورم این هستش که آرام آرام داریم بچه هارو توانمند تر می کنیم. با یکی از دوستان داشتیم برنامه ریزی می کردیم که بعضیاشون از نظر مصاحبه خوب قوی شدن منتها قلمشون قوی نیست این ها. یا مثلا طرفو می بینی تزیین کردنش خوب نیست. قرار گذاشتیم یک دوره ی یک ساله بچینیم برای این دوستان و ان شاء الله توی حلقه ی تاریخ شفاهی یا هر حلقه ای که تونستیم قرار بدیم.

حلقه ی روایت پیشرفت دقیقا چی هست؟

دوشنبه ها ثابت جلسات بچه های روایت پیشرفت رو داریم.

کمی درباره روایت پیشرفت که چه اتفاقی داخل این حلقه می افتد توضیح می دهید؟

روایت پیشرفت یه چیزی شبیه همیار شهید ولی در مورد سوژه هایی هست که الان در بخشهای مختلف جمهوری اسلامی رشد کردن و مسئله ای رو حل کردن. شناسایی می کنیم این سوژه های مردمی رو و دوستان باهاشون مصاحبه انجام میدن. چنتا محفل پیشرفت داشتیم که اینا میان مثل یادواره شهدا منتها اینا سوژه های پیشرفت بومی هستن. مثلاً طرف قهرمان ملی هست، ما دانش آموزان تربیت بدنی رو میاریم. میبینن که شخصی با مشکلاتی ویژه ای تونسته طی کنه این مسیر رو و به قهرمانی برسه و شاگردان زیادی رو هم تربیت کنه. یا مخترع یا کنشگر مردمی داشتیم که تو محله ی خودش کار ویژه ای انجام داده. این دوستان شناسایی کردن و یک بانک اطلاعاتی در مورد این سوژه ها دارند و میرن باهاشون مصاحبه انجام میدن. دقیقاً همون تاریخ شفاهی هستش منتها با موضوع روایت پیشرفت. مثل سایر دوستان کلا مردمی هستن و دوره های آموزشی رو طی کردن. بعضیاشونم که برای همیار شهید با ما بودن. بعضیاشون دارن کتاب می نویسن در این زمینه. ما مصطفی بهرامی رو داریم که مربی پارالمپیک هستش.

